



ضمیمه هفتگی روزنامه قدس در حوزه تاریخ
شماره پنجم - دوشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۹۸

چراغ

پایان باز ماجرای طلا

سرانجام دریافت غرامت ایران
از متفقین به کجا انجامید؟

تبعات ورود متفقین به ایران
در گفت‌وگو با مظفر شاهدی

سهم خواهی قدرت‌های جهانی

در ایران

خاطرات تلخ اشغال

در سالگرد خلع تحقیرآمیز پهلوی اول از قدرت، تبعات اشغال ایران به دست متفقین را بررسی کرده‌ایم



توحش برآمده از دموکراسی غربی

توحش

محمد رضا میرزایی: آرتور کستلر که خود از مبارزان علیه جنگ بود، در کتاب «گفت‌وگو با مرگ» نوشته است، ۱۰ درصد از جنگ‌ها، عملیات جنگی و باقی رنجی است که به چشم نمی‌آید. وقتی در اول سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی آلمان به لهستان حمله کرد طرفداران هیتلر و دشمنانش تصور نمی‌کردند اکثریت مردم جهان ۹۰ درصد رنج حاصل از جنگ (به گفته کستلر) را تجربه کنند. جنگ دامان غیرنظامیانی را که فرسنگ‌ها از جبهه‌های جنگ فاصله داشتند، گرفت. ایرانیان بی‌طرف که خود از مشکلات سیاسی داخلی و استبداد رضاشاهی رنج می‌بردند با اشغال سرزمینشان مواجه شدند. کمبود مواد غذایی، نفرت از بیگانگان، احتکار مواد غذایی، کمبود محصول، سیاست‌های اشغالگرانه متفقین، منازعه سیاسی، تورم، ناامنی و مهم‌تر از همه تحقیر ناشی از هجوم متفقین هر روز آن‌ها را نسبت به سیاست قدرت‌های جهانی بدبین‌تر می‌کرد و بر آنان ثابت شد که حتی دموکراسی بسیار قوی و راستین هم نمی‌تواند مانع از توحش‌ها و دخالت دولت‌ها در کشورهای دیگر شود.

وسعت کشتار و آسیب جنگ‌های جهانی نشان از آن دارد که غربی‌ها به اسم دموکراسی بیشتر از زمانی که شاهان به اسم قدرت‌طلبی و کشورگشایی توحش می‌کردند، به کشتار جمعی دست زدند. جالب توجه‌تر اینکه آن‌ها با نام حمایت از ملت به سرزمین‌های فاقد دموکراسی می‌تاختند، در صورتی که دیگر شکست ارتش جهان‌سومی برایشان غرورآفرین نبود، بلکه همه تلاش خود را در جهت تحقیر ملت و سست نمودن پایه‌های قدرت آن‌ها می‌کردند. در جریان جنگ جهانی دوم ماده ۷ پیمان اتفاق که به اشغال ایران توسط متفقین جنبه قانونی می‌داد، قدرت‌های متفق را مکلف می‌ساخت که از مردم ایران در برابر کمبودها و دشواری‌های جنگ حمایت کنند؛ اما آن‌ها همانند هر دوره دیگری حتی به پیمان‌های خودشان هم پایبند نبودند و به آن وقتی نمی‌نهادند.

هجوم انگلیس و شوروی و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ نظام استبدادی رضاشاه را از میان برداشت، ارتش (که آن نظام بر آن استوار بود) را مضمحل کرد، راه‌آهن و شبکه جاده‌ای را که پیشروی آینده متفقین به آن‌ها وابسته بود به خدمت خود درآورد، حمل‌ونقل متوقف شد، قیمت‌ها فوق‌العاده افزایش یافت، ذخایر مواد غذایی کم شد و رضاشاه را به تبعید فرستاد. رضاشاه جای خود را به نظامی کثرت‌گرا داد که در آن جانشین او به‌عنوان شاه تنها یکی از چند قانون‌متنوع قدرت بود که برای تفوق با هم رقابت می‌کردند. متفقین در همه زمینه‌ها شروع به مداخله در امور ایران کردند. پیش از جنگ ایران صادرکننده ویژه غله بود و می‌توانست نیاز خود را تأمین کند. حضور متفقین تقاضا را افزایش داد و قحطی سراسر کشور را فراگرفت.

این‌ها همه نتایج سوء جنگ دوم جهانی برای کشوری است که علی‌رغم اعلام بی‌طرفی، به‌عنوان پل پیروزی متفقین نابود شد. انگلیس اقتصاد ایران را نابود کرد، روسیه تمامیت ارضی ایران را به خطر انداخت و آغازی شد برای آمریکا جهت دست‌اندازی به کشورمان ایران. این رخدادها از آن دست وقایع است که صرفاً نمی‌توان به عنوان گذشته‌مرده به آن نگریست. این‌ها تلنگرهایی است از جنس تاریخ برای این که کمی ما را به تامل وادارد. تامل در شرایط اقتدار و قدرتی که اینک در آن ایستاده‌ایم و درنگ در باب این که اگر غفلت کنیم یا بی‌جهت به وعده‌ها و آرمان‌های غرب مدرن دل ببندیم، ممکن است چه فجایعی در انتظارمان باشد. ▲

تراژدی اشغال

ایران چگونه و به چه بهانه‌ای
توسط متفقین اشغال شد؟

زهرا حیدری: میرزا در جنگ جهانی دوم، انگلستان و شوروی با دو استراتژی متفاوت به سراغ ایران آمدند؛ نخست آنکه با بی‌طرفی ایران موافقت کردند، اما پس از برهم خوردن معادلات جنگ و پس از حمله آلمان به شوروی این استراتژی به گونه‌ای دیگر رقم خورد و

آن‌ها اشغال ایران و تقویت جبهه‌های شوروی را به‌عنوان پلی برای پیروزی خود انتخاب کردند. البته این انتخاب باید تهاجم و اشغالگری آن‌ها را توجیه می‌کرد؛ بنابراین حضور آلمانی‌های مقیم ایران را به‌عنوان بهانه اصلی برای تهاجم به ایران برگزیدند. در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۰ دولت‌های شوروی و انگلیس یادداشت مشابیهی به ایران تسلیم کردند و از فعالیت کارشناسان آلمان در ایران اظهار نگرانی نمودند و خواستار اخراج آنان شدند. به عقیده متفقین، آن‌ها ستون پنجم آلمان در ایران بودند؛ از این‌رو جنگ روانی و تبلیغاتی شدیدی را علیه آلمانی‌های شاغل در ایران به راه انداختند.

دولت ایران در مقابل درخواست‌های انگلیس در مورد اخراج آلمانی‌ها اعلام کرد: اظهار نگرانی شما (انگلیسی‌ها) از بودن آلمان‌ها در ایران که سفارت انگلیس هم در تهران همین نگرانی را مکرر اظهار نموده، ما را به این خیال می‌اندازد که شاید مقصود دیگری در نظر دارند که نمی‌خواهند از پرده بیرون بیاورند؛ و هیچ‌گونه فعالیتی تاکنون از آلمان‌های ساکن ایران در سیاست دیده نشده است که بتوان موردی برای نگرانی فرض کرد. اتباع آلمان در ایران سه دسته‌اند: گروه اول، متخصصان و تکنسین‌هایی که مشغول نصب قسمت‌هایی از قطعات کارخانجات هستند و هر وقت کارشان به اتمام رسید حتی یک دقیقه هم در ایران نخواهند ماند. گروه دوم، بازرگانان آلمانی هستند که شما (متفقین) از عده و نحوه فعالیت آن‌ها کم‌وبیش اطلاع دارید و تصور نمی‌رود خطری از جانب این دسته متوجه متفقین باشد. گروه سوم را کادر سیاسی و اعضای سفارت تشکیل می‌دهند که آن‌ها هم شناخته‌شده هستند.

اما هیچ‌یک از این مقاومت‌ها ثمره‌ای نداشت. سحرگاه روز ۲۵ اوت (۳ شهریور ۱۳۲۰) بعد از انتشار منشور آتلانتیک که طی آن چرچیل و روزولت رئیس‌جمهور آمریکا آزادی و استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای کلیه ملت‌های جهان به رسمیت شناخته بودند، آن‌ها از شمال و جنوب و غرب به ایران حمله‌ور شدند. طی حمله متفقین شش لشکر پیاده‌نظام و زرهی شوروی تحت فرماندهی ژنرال واسیلی نوریکوف از سه منطقه وارد خاک ایران شد. ستون اول از رود ارس گذشتند و بعد از تصرف جلفا، ماکو و خوی تا سواحل ارومیه پیشروی کرده و سپس متوجه ارومیه و تبریز شده و آن دو شهر را تصرف کردند. ستون دوم از آستارا و کرانه دریای خزر به‌سوی بندر انزلی و اردبیل سرازیر شدند و پس از تصرف رشت و چند شهر مهم گیلان تا حدود قزوین پیشروی و در آنجا با ستونی که از آذربایجان وارد خاک ایران شده بود تلافی کردند. ستون سوم از طریق بندر شاه (بندر ترکمن کنونی) حمله کردند، گرگان و مشهد را تصرف و تا گرمسار که مرکز تلافی راه‌آهن شمال به شرق بود پیشروی کردند. در همان روز هواپیماهای شوروی، تبریز، رشت، ارومیه و قزوین را بمباران کرد و روز بعد حومه تهران را مورد حمله قرار داده و بر روی پایتخت اوراق تبلیغاتی علیه آلمانی‌ها و رضاشاه فروریختند.

از طرفی دیگر نیروهای انگلیسی که حملات خودشان را از ناحیه غرب و جنوب غربی آغاز کرده بودند، در نیمه‌شب سوم شهریور با یک ستون از قوای مختلط انگلیسی و هندی از بصره حرکت و در نهایت سکوت و آرامش از اروندرود گذشتند و در سحرگاه همان روز در ساحل ایران پیاده شدند؛ آن‌ها خر مشهر و آبادان را مورد حمله قرار دادند. بعد از آن نیروهای هوایی انگلستان، اهواز را

بمباران کرد و تعدادی از هواپیماهای ایرانی را از کار انداخت. در حمله‌ای دیگر تأسیسات نفت‌شهر را بدون برخورد با مقاومت جدی تصرف کردند و به‌سوی کرمانشاه پیشروی کردند. در بحبوحه تهاجم متفقین بسیاری از فرماندهان لشکرها راه فرار در پیش گرفته و فقط

در جنوب و غرب لشکرهای خوزستان و کرمانشاه تا حدودی مقاومت کردند. رضاشاه که از ورود متفقین غافلگیر شده بود، از سفرای ایران در لندن، مسکو و واشنگتن خواست از دولت‌های یادشده تقاضا کنند عملیات نظامی را متوقف سازند و با او وارد مذاکره شوند؛ اما آن‌ها نه تنها جوابی ندادند بلکه به سفرای ایران فهماندند که دیگر دیر شده است. رضاشاه به تصور اینکه آن‌ها قصد مذاکره با علی‌منصور را ندارند، فروغی را که بیشتر مورد قبول انگلیسی‌ها بود به نخست‌وزیری برگزید. طی مذاکراتی که با متفقین شکل گرفت در ششم شهریور ۱۳۲۰ شمس‌رضاشاه به کلیه واحدهای ارتش دستوری مبنی بر ترک مقاومت داده و در هشتم شهریور نمایندگان دول متفق تقاضای دول متبوع خود را به شرح زیر به دولت فروغی اعلام کردند: اخراج کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای سفارت و چند نفر کارشناس آلمانی و تعهد در تسهیل حمل‌ونقل اسلحه و مهمات و ادوات جنگی از راه ایران به روسیه.

در مقابل، دو کشور انگلستان و روسیه تعهد داده بودند که حق‌السهم ایران را از نفت جنوب و عایدات ایران را از شیلات بپردازند و همچنین لوازم مورد احتیاج اقتصادی ایران را فراهم سازند و نیز جلو پیشروی بیشتر نیروهای خودشان را بگیرند. البته به هیچ‌یک عمل نکردند، بلکه در ۲۳ شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه اولتیماتوم دادند که تا ۲۶ شهریور ساعت ۱۲ نیمروز باید استعفا دهد و اگر استعفا ندهد تهران اشغال خواهد شد، سلطنت از بین خواهد رفت و یک دولت اشغالی از روس و انگلیس به وجود خواهد آمد. صبح زود روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه از سلطنت به نفع ولیعهد (محمد رضا پهلوی) کناره‌گیری کرد؛ اما با اینکه رضاشاه استعفا داد، ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ ارتش روسیه و انگلیس تهران را اشغال کردند و حکومت را به کنترل خویش درآوردند.

نهم آذر ۱۳۲۲ در کنفرانس تهران که اوج تحقیر دولت و ملت ایران از سوی متفقین بود، روزولت، چرچیل و استالین بدون اجازه از شاه و دولت ایران و بدون دعوت از شاه ایران جشن تولد چرچیل را در تهران برگزار کردند و طی آن جشن قرارداد قوای متفقین را امضا کردند که در آن تضمین شد قوای متفقین ایران را پس از پایان جنگ جهانی دوم ترک خواهند کرد و ایران غرامتی برای این مدت خواهد گرفت. پیش‌نیاز این قرارداد این بود که دولت ایران به آلمان اعلان جنگ بدهد که ایران در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ آن را انجام داد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم نیروهای آمریکایی و انگلیس به تخلیه نیروهای خود از ایران پرداختند. دولت شوروی قبل از خاتمه جنگ در صدد دست آوردن امتیاز استخراج نفت شمال برآمد، اما چون با تصویب قانون منع اعطای امتیاز نفت به خارجی‌ان در مجلس شورای ملی از دریافت این امتیاز محروم شد، بنای مخالفت و ناسازگاری با دولت ایران را گذاشت و نیروهای خود را از ایران بیرون نبرد، بلکه بسیار علنی در آبان‌ماه ۱۳۲۴ به پشتیبانی از جنبش‌های خودمختاری کردها و آذربایجانی‌ها در ایران پرداخت. پس از شکایت دولت ایران به شورای امنیت و مسافرت قوام السلطنه (نخست‌وزیر وقت) به مسکو که به امضای موافقت‌نامه‌ای درباره تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی انجامید، در اردیبهشت ۱۳۲۵ نیروهای خود را از ایران خارج کردند. البته موافقت‌نامه‌ی مربوط به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نیز سال بعد در مجلس رد شد. ▲



نانی که با پتک هم نمی‌شد آن را خرد کرد

چگونه ورود متفقین به ایران منجر به قحطی شد

پس از آنکه قحطی وضع بسیار نابسامانی را در کشور حاکم کرد، انگلستان در نوامبر ۱۹۴۲ (آبان ۱۳۲۱) متعهد شد که ۳۵۰۰ تن گندم را از انبارهای خود در عراق به تهران ارسال دارد تا کمبود نان را در پایتخت اندکی جبران کند. اما در عمل انگلستان به بهانه‌های مختلف و از آن جمله به بهانه نبودن وسیله حمل گندم از عراق به ایران، از تحویل این مقدار گندم خودداری کرد. انگلستان هرگونه کوششی را در راه بهبود وضع خواروبار و رفع قحطی خنثی می‌کرد. مقامات روسیه شوروی در بخش اشغالی شمال ایران اعلام داشتند که آماده‌اند مقدار ۳۵۰۰۰ تن محصول غله بخش اشغالی خود را جهت حمل به سایر نقاط ایران در اختیار دولت بگذارند؛ اما این کالاها وقتی به بنادر ایران رسیدند توسط مقامات اشغالگر انگلیسی تصاحب و از تحویل آن به ایران خودداری شد.

چنین اقدامات خصمانه متفقین به‌ویژه انگلیس همراه با تورمی در حدود ۱۰۰۰ درصد که در اثر اتخاذ سیاست پولی قوای اشغالگر به وجود آمده بود قدرت خرید مردم را به شدت کاهش داد و در نتیجه هزاران نفر در سراسر کشور دچار گرسنگی شدند. برای درک وضعیت مردم آن زمان تنها آوردن گزارشی که در روزنامه اطلاعات از شهر شیراز توصیف شده شاید کفایت کند: «مسافرینی که از بوشهر و سایر نقاط جنوبی شیراز می‌آمدند به حال گرسنگی و برهنگی مردم آن منطقه گریه می‌کردند و می‌گفتند که در بعضی از قراء جنوب، زن و مرد و اطفال از شدت گرسنگی مانند حشره به زمین می‌چسبند و ناله می‌زنند، طبیعت هم از آن‌ها رو برگردانده. بر اثر خشکسالی بعضی نقاط، علف صحرا هم در دسترس این بیچارگان نیست. در شهر شیراز روزی که از منزل بیرون آمدم چند قدم دور از منزل غلغلای پشت دیوار خرابه‌ای زن بدبختی را دیدم که در دامن خود مقداری تفاله چای ریخته و از شدت گرسنگی مانند ته‌چین بره می‌خورد. این منظره اسفناک هرگز از خاطر من محو نمی‌شود؛ چشم‌های آن زن جوان از بی‌حالی به هم آمده و تنش مانند بید می‌لرزید.» بر اساس همین گزارش، هزاران زن و مرد و دختر و پسر خردسال درحالی که تکه پارچه‌ای را برای پوشاندن خویش به دور خود پیچیده بودند، از عابرین گدایی می‌کردند. ایلات و عشایری که بین شیراز و اصفهان بیلای قشلاق می‌کردند وضعی به‌مراتب ناامیدکننده‌تر داشتند.



مواردی کالا یا پولی هم به کشور ما نمی‌پرداخت. در پاییز ۱۳۲۱ هنگامی که ایران با قحطی گندم مواجه بود، شوروی دولت ایران را ملزم به عقد قراردادی ساخت که بر اساس آن ۵ هزار تن گندم، ۲۴ هزار تن جو و ۳۰ هزار تن برنج به شوروی تحویل دهد. انگلستان هم در این رابطه روشی را دنبال کرد که معلول سیاست‌های استعماری وی در ایران بود. مقامات انگلیسی غلات قابل دسترسی را تا حد اکثر ممکن (تقریباً مفت) خریداری کرده و در اهواز در «مرکز قوای انگلستان» انبار کردند. اقدامات مقامات انگلیسی در ایران آن قدر غیرانسانی و نامعقول بود که حتی سفیر ایالات

متحده آمریکا در تهران اظهار می‌دارد: «احساس می‌شود که دولت انگلستان عمداً نمی‌خواهد از قحطی و گرسنگی در ایران جلوگیری به عمل آورد.»

غیر ممکن است؛ زیرا گذشته از مشکلات حمل‌ونقل و فقدان تعداد کافی کشتی‌های باری برای حمل خواروبار مورد نیاز از اقصی نقاط دنیا به خاک ایران، مسئله اساسی

همانا عدم دسترسی متفقین به مواد غذایی کافی برای صدور به ایران بود؛ به همین علت مقامات اشغالگر ارتش‌های تجاوزکار به سرعت کلیه غلات قابل دسترسی را با زور سرینزه یا با پرداخت حداقل بهای ممکن تصاحب کردند.

بخش اشغالی روسیه شوروی که یکی از مراکز اصلی تولید گندم و برنج و... بود، توسط آن دولت از سایر بخش‌ها کاملاً مجزا شد و در پشت «پرده آهنین» قرار گرفت؛ در نتیجه تولیدات این بخش منحصراً در کنترل مقامات شوروی در آمد. دولت شوروی مازاد برنج شمال ایران را طبق مبادله پاپایای به کشور خود می‌برد، هرچند در

فاطمه احمدی: حکایت مردم سرزمین ایران در سال‌های جنگ جهانی اول حکایت مردمانی است که «دمپختکی پر از شن و آشغال و فضله موش می‌پختند که همان نیز به یغما می‌رفت»؛ حکایت مردمانی است که «تا بادیه دمپختک را به دست فردی می‌نگریستند که از منفذ دکان بیرون می‌کشد بر سر او ریخته، در آن واحد محتویات ظرفش را به همان گونه که داغ‌داغ بخار از آن متصاعد بوده غارت کرده به گلوها می‌برند و طولی نمی‌کشد که او نیز به زیر دست‌وپای یغماگران می‌رود.» در جنگ جهانی دوم هم حکایت همچنان باقی بود: «تهران در عرض کمتر از نیمروز چنان نان دچار قحط و غلا شد که با خاک اره، فضولات حیوانات، خاک و شن، آرد را مخلوط می‌کردند و به اصطلاح نان می‌پختند، به طوری که با پتک هم این نان را نمی‌شد خرد کرد تا چه رسد دندان و کاملاً غیرمأکول بود.»

این‌ها اندک توصیفات جعفر شهری است از آنچه که دیده و شنیده. همه می‌دانند وقتی آتش دو جنگ جهانی شعله‌ور شد بسیاری مکان‌ها تخریب شد و بسیاری مردمان جان خود را از دست دادند. ایران در بحبوحه هر دو جنگ اعلام بی‌طرفی کرد و سرزمینش از بمباران‌ها و آتش جنگ به دور بود؛ اما شاید برای کسی قابل باور نباشد تلفات ایران به واسطه قحطی حاصل از این جنگ و حضور متفقین در خاک ایران تنها در جنگ جهانی اول با تلفات قربانیان هولوکاست برابری می‌کند. ذکر مصیبت ۱۱ میلیون قربانی هولوکاست هر روز شنیده می‌شود، اما هیچ‌گاه از کشته شدن ۹ میلیون ایرانی بر اثر گرسنگی و قحطی که ارمغان کشورهای متفق بوده کسی سخن نگفته است. در جنگ جهانی دوم نیز پس از اشغال نظامی ایران توسط متفقین، کمبود مواد غذایی برای مردم هر روز محسوس‌تر می‌شد.

به تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۲ میلادی (نهم اسفند ۱۳۲۰ شمسی)، دولت‌های اشغالگر در قراردادی مشهور به «قرارداد سه‌جانبه» خود را مکلف کرده بودند که مصرف غذایی لشکران خود را از طریق واردات تأمین کرده و به این وسیله باعث کمبود مواد غذایی و قحطی در ایران نشوند. اما خیلی زود روشن شد که تأمین مواد غذایی مورد نیاز یک ارتش اشغالگر یک‌صد هزار نفری و نیز یک گروه صد هزار نفری از آوارگان جنگی لهستانی که از زندان‌های روسیه آزاد شده و به ایران اعزام شده بودند، از طریق واردات مواد غذایی



شاید برای کسی قابل باور نباشد تلفات ایران به واسطه قحطی حاصل از این جنگ و حضور متفقین در خاک ایران تنها در جنگ جهانی اول با تلفات قربانیان هولوکاست برابری می‌کند. ذکر مصیبت ۱۱ میلیون قربانی هولوکاست هر روز شنیده می‌شود، اما هیچ‌گاه از کشته شدن ۹ میلیون ایرانی بر اثر گرسنگی و قحطی که ارمغان کشورهای متفق بوده کسی سخن نگفته است.

شورش در برابر غارت

تأمین غذای ۷۵ هزار نفر از قوای اشغالگر متفقین در ایران عامل اصلی قحطی نان در دهه ۲۰ بود

در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ مردم در خیابان‌ها حرکت می‌کردند و شعار می‌دادند: «نون و پنیر و پونه، قوام گشنومنه»، «قوام فراری شده، سوار گاری شده». این‌ها واکنش مردم تهران به گرانی و کمبود نان بود که متفقین با خود به همراه آورده بودند؛ اعتراضاتی که بنا به آمار اسناد دولتی ۲۰ کشته و ۷۰۰ زخمی داشت. محمدرضا پهلوی جوان که تازه به پادشاهی رسیده بود و به شدت نگران شده بود، با برکناری فرماندار نظامی تهران، سپهبد امیراحمدی را به‌عنوان فرماندار نظامی منصوب کرد و از او خواست تا فرادای آن روز امنیت را به هر قیمتی به تهران بازگرداند. به دستور سپهبد امیراحمدی و سرتیب اعتماد مقدم رئیس شهربانی، بعد از اینکه مدتی مردم را به آرامش و نظم فراخواندند، مأموران نظامی به روی مردم آتش گشودند و کشته و زخمی‌های زیادی به جا گذاشتند.

اعتراضات مردمی تنها مختص تهران نبود، در واقع این اعتراضات از شهرستان‌ها شروع شده بود. ابتدا مردم مشهد به ارسال مازاد غله خود به تهران که جهت تأمین غذای سربازان متفقین بود اعتراض کردند. این

و خواهان استعفای او شد. حضور لوطی‌ها و اقدام جمعیت مهاجم که به مجلس حمله برده بودند نشان می‌دهد که شورش یک اتفاق غیرمنتظره نبود بلکه طرح‌ریزی شده، هدایت شده و تحریک شده بود. در واقع آنچه در تهران رخ داد این بود که عده‌ای از گرسنگی به‌عنوان موضوع دعوا و از آشوب جمعیت مهاجم به‌عنوان یک سلاح در کشمکش برای تفوق سیاسی خود سود بردند.

این اعتراضات و بلواها اگرچه آثار مخربی داشت اما نهایتاً متفقین را به هراس انداخت. روس‌ها در فروردین ۱۳۲۲ با واگذاری ۲۵ هزار تن از گندم آذربایجان موافقت کردند. آمریکا و انگلیس هم تقریباً ۵۰ هزار تن غله به ایران حمل کردند. واردات مداوم متفقین به همراه برداشت محصول با استفاده از کامیون‌های متفقین به بحران خوراکی در ایران خاتمه داد و

این تنها با اتحاد مردمی رخ داد. اما فراموش نکنیم اگر ۷۵ هزار نیروی نظامی متفقین برای تأمین مواد غذایی خویش بر انبارهای غلات ایران دست نینداخته بودند نه کشتاری صورت می‌گرفت و نه لمپن‌ها و اوباش اعتراضات مردمی را به سطحی نازل می‌رساندند.



اعتراضات به‌قدری گسترده بود که نماینده بجنورد خطر انقلاب در خراسان را به دیگر نمایندگان گوشزد کرد. مردم کرمانشاه هم در اعتراض به گرانی شدن نان، بازار و مغازه‌هایشان را تعطیل کردند و در جلو شهربانی جمع شدند. بر اثر تیراندازی مأمورین یک نفر کشته و دو نفر مجروح شدند. تیرماه ۱۳۲۱ اوج این اعتراضات بود. مردم رشت که از گرانی و کمبایی کالا به تنگ آمده بودند به انبارهای غله و کالا حمله‌ور شدند و آنجا را غارت کردند. نیروهای شهربانی از عهده کنترل اوضاع برنیامدند و نهایتاً مردم با زور سرینزه روس‌ها متفرق شدند. در مرداد همان سال شورش مردم بروجرد دو کشته بر جای نهاد؛ اما در نهایت منجر به این شد که ملاکان و کشاورزان و مقامات محلی جلسه‌ای برای تأمین نان شهر تشکیل دهند. در قزوین هم اهالی گرسنه شب‌هنگام بازار و دکاکین را غارت کردند. در شهر اراک اعتراضات کمی گسترده‌تر شد و بازرگانان و پیشه‌وران دست به اعتصاب زدند. مردم تبریز هم در زمستان همان سال به ساختمان‌های دولتی و انبارهای غله هجوم بردند. مردم تبریز چنان دچار قحطی و گرسنگی شده بودند که نانواها به جای نان، سیب‌زمینی تحویل مردم می‌دادند.

در تهران برخلاف شهرستان‌ها اعتراضات کمی جنبه سیاسی گرفته بود و میدان اعتراض به میدان تسویه حساب‌های شخصی و حزبی تبدیل شده بود. شعارهای مردم تهران علیه قوام نشان از آن داشت که محمدرضا شاه که با نخست‌وزیری قوام قدرت خود را در خطر دیده بود، با پرداخت پول این شورش را در جهت اهداف خود برای حذف قوام هدایت کرده

تبعات ورود متفقین به ایران در گفت‌وگو با مظفر شاهدهی

سهم خواهی قدرت‌های جهانی در ایران

سمیرا آقاجانی: مظفر شاهدهی پژوهشگر ارشد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران از شهریور ۱۳۷۴ تاکنون به صورت تمام‌وقت به تحقیق و پژوهش درباره تاریخ معاصر ایران اشتغال داشته است. ایشان تاکنون حدود ۲۰ عنوان کتاب نوشته که ۱۲ عنوان آن چاپ و منتشر شده است. همچنین ایشان حدود ۴۰۰ عنوان مقاله هم درباره موضوعات مختلف تاریخ معاصر ایران به نگارش درآورده است. آنچه می‌خوانید پاسخ‌های درخور ایشان در مورد تبعات ورود متفقین به ایران است که به دلیل تسلط ایشان بر تاریخ معاصر بسیار جامع است. از آنجایی که در پرونده به تبعات اقتصادی و بهداشتی حضور متفقین اشارات مفصل شده، در این مصاحبه تلاش داشتیم تا لایه‌های پنهان‌تر این ماجرا را از ایشان جویا شویم.

تاریخ

استوار خود اطلاع کافی داشت. این نیز درست است که در آن دوره، جامعه ایرانی نظری کمابیش سراسر منفی و تنفرآمیز نسبت به حضور سلطه‌جویانه انگلستان در ایران و منطقه داشت و چه‌بسا جریان‌هایی در مسیر ناسیونالیسم و حول محور اندیشه پان‌ایران‌سیم (و احياناً متأثر از ایدئولوژی آریایی‌گرایی نازیسم در آلمان) در حال تکوین و سر برآوردن بودند. با تمام این احوال، در آستانه حمله متفقین به ایران کمترین خطری متوجه منافع کلان و استراتژیک انگلستان و متفقین در ایران نبود.

در زمان اشغال ایران توسط متفقین، نیروی نظامی ایران در چه وضعیتی به سر می‌برد؟ آیا قوای نظامی دوره رضاشاه توان مقابله با حمله متفقین را نداشت؟
اگرچه رضاشاه طی دوران سلطنت خود ارتش منظم و کمابیش آموزش‌دیده و مجهز به برخی تجهیزات نظامی مناسب روز به وجود آورده بود و

بهبانه اصلی قوای متفق برای اشغال ایران حضور گسترده نیروهای آلمانی در ایران بود که این شبهه را ایجاد کرد که ایران علی‌رغم اعلام بی‌طرفی به کشور آلمان یاری می‌رساند. اساساً رابطه دو کشور ایران و آلمان در آن دوره بر چه پایه‌ای استوار بود و آیا این نگرانی از سوی متفقین محلی از اعراب داشت؟

در همین ابتدا باید عرض کنم در آن مقطع، ایران اشغال می‌شد؛ چه (همچنان‌که ادعا می‌شد) افرادی از اتباع آلمان در ایران حضور داشتند یا نداشتند. اگرچه فرضیاتی هم پیرامون نگرانی انگلیسی‌ها از خطر پیشروی ارتش آلمان به سوی شرق و نهایتاً ورود آن‌ها به خاک ایران از مرزهای جنوبی روسیه شوروی هم مطرح شده است. بر مبنای این فرضیه علی‌الظاهر منطقی، گویا انگلیسی‌ها نگران شده بودند مبادا با پیشروی کنترل‌ناپذیر ارتش آلمان در عمق خاک شوروی، در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، آلمانی‌ها از طریق قلمروهای جنوبی روسیه شوروی به سوی خاک ایران سرازیر شوند و سرپل‌های نفتی انگلستان در مناطق جنوب و جنوب غربی ایران را تحت کنترل خود درآورند. بگذریم از اینکه این فرضیه با فرضیه مقرون به واقعیت‌تر، حمله ناگزیر متفقین به ایران به هدف کمک لجستیکی، تدارکاتی و نظامی انگلستان و هم‌پیمانانش به شوروی (که به‌شدت از سوی ارتش آلمان تحت فشار بود) همگرایی نزدیکی دارد.

با این حال، تا جایی که قراین موجود نشان می‌دهد، همان ضرورت کمک‌رسانی لجستیکی، تدارکاتی و نظامی (تجهیزات نظامی) به شوروی، مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین علت حمله متفقین به ایران بود. در آن زمان حداکثر چندصد تن از کارشناسان صنعتی و اقتصادی آلمان در ایران حضور داشتند که کلیه فعالیت‌ها و آمودشد آن‌ها هم تحت کنترل حکومت ایران قرار داشت؛ و حتی اگر قصد می‌کردند به اقدامی علیه منافع انگلستان و متفقین در ایران دست بزنند، عملاً اقدام تأثیرگذاری نمی‌توانستند انجام دهند. اگرچه در آن زمان ایران و آلمان رابطه سیاسی، اقتصادی متعارفی با یکدیگر داشتند، اما حکومت ایران که به‌مراتب رابطه نزدیک‌تری با انگلستان داشت و از جایگاه تأثیرگذارتر آن کشور و البته همسایه شمالی ایران در تحولات منطقه اطلاع‌بسنده‌ای داشت، هیچ در نظر نداشت ریسک به‌مراتب خطرناک‌تر نزدیکی نظامی-امنیتی با آلمان را به زیان دو کشور مذکور بپذیرد. حاصل اینکه نه آلمانی‌های (حداکثر چندصد نفره) حاضر در ایران کمترین خطری می‌توانستند متوجه منافع کلان انگلستان و متفقین در ایران بکنند و نه اینکه حکومت ایران قصد داشت احياناً علیه متفقین با آلمانی‌ها همراهی و همگامی نشان دهد؛ زیرا در شرایط سلطه منطقه‌ای انگلستان و شوروی به‌خوبی از تبعات سوء چنان قصدی برای موقعیت‌نه‌چندان

شوروی مخالف نبود. به دنبال اشغال ایران، وقتی که متفقین در صدد برآمدند او را از سلطنت خلع کنند، به سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران پیام داد که هیچ نیازی به برکناری او از مقام سلطنت نیست و او حاضر است طبق خواسته متفقین راه‌آهن سراسری و کلیه جاده‌های کشور را برای حمل و ارسال کالا و اسلحه به شوروی در اختیار آن‌ها قرار دهد. اما انگلیسی‌ها حاضر نشدند پیشنهاد او را بپذیرند، بالاخص اینکه کاملاً واقف بودند رضاشاه منفور اکثریت مردم ایران است و اگر او را در مقام سلطنت ابقا کنند، وجهه خود را نزد جامعه ایرانی خراب‌تر و نفرت‌انگیزتر از سابق خواهند کرد و متهم می‌شدند برای پیشبرد اهداف تجاوزکارانه خود در ایران از دیکتاتور سرکوبگر ملت ایران حمایت می‌کنند؛ بنابراین، خلع رضاشاه از سلطنت لاقول در کوتاه‌مدت خشم و درد ناشی از اشغال کشور توسط بیگانگان را کمی تسکین می‌داد.

حمله متفقین تبعات سیاسی اقتصادی و فرهنگی بسیاری برای ایران داشت. نخستین حادثه سیاسی که رخ داد کناره‌گیری رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضاشاه بود. این اتفاق جریان سیاسی ایران را دچار چه تغییراتی کرد؟ اگر رضاشاه بر سر مسند قدرت باقی می‌ماند، آیا سرنوشت سیاسی ایران هم تغییری می‌کرد؟

البته نمی‌توان گفت که اگر رضاشاه در مقام سلطنت ایران ابقا می‌شد، سرنوشت سیاسی ایران ممکن بود چه تغییری را از سر بگذراند؛ اما می‌دانیم که عزل او از مقام سلطنت، بر دیکتاتوری خشن و سرکوبگر حاکم بر ایران پایان داد؛ احزاب و گروه‌های سیاسی پرشماری در کشور تأسیس شدند؛ نشریات متعددی با گرایش‌های سیاسی مختلف کمابیش آزادانه به نشر افکار و علایق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود پرداختند؛ بسیاری از زندانیان بی‌گناه سیاسی از زندان‌ها آزاد شدند؛ تا حدی فساد و درازدستی و تبهکاری دستگاه شهربانی تعدیل شد؛ مجلس شورای ملی که کاملاً آلت دست رضاشاه بود و کلیه نمایندگان آن با نظر مساعد رضاشاه در آن سمت قرار گرفته بودند تا حد زیادی از استقلال در تصمیم‌گیری برخوردار شد؛ دولت آزادی عمل قابل توجهی به دست آورد.

اگرچه همه این‌ها به معنای پایان فساد و بازگشت به شیوه سراسر دموکراتیک و سالم حکومت و سیاست‌ورزی در چارچوب قانون اساسی نبود، زیرا باز هم اکثریت بزرگی از نمایندگان مجلس با اقسامی از تقلبات و اعمال نفوذ بخش‌های مختلف حاکمیت، جواز حضور در مجلس را به دست می‌آوردند؛ اکثر نخست‌وزیران و اعضای کابینه با زدوبند و در فرایندهایی فسادآور در رأس دولت قرار گرفته و احياناً با شیوه‌های خلاف قاعده مشابهی جای خود را به دیگری می‌دادند. دستگاه قضایی به‌رغم سست شدن پایه‌های دیکتاتوری، همچنان گرفتار اقسامی از فساد و ناکارآمدی بود. به تبع حضور نیروهای متفقین در ایران - که در شئون مختلف کشور دخالت‌های ناروایی داشتند و نمایندگان سیاسی و مأموران جاسوسی آن‌ها حضوری پررنگ و تأثیرگذار در ایران داشتند - وابستگی و ارتباط با محافل سیاسی و اطلاعاتی بیگانه به امری کمابیش معمول در میان



بسیاری از نمایندگان مجلس، اعضای کابینه، مدیران ارشد دولتی، متنفذان محلی و نظایر آن‌ها تبدیل شده بود. شخص محمدرضا شاه هم از همان اوایل سلطنت از هیچ تلاش خلاف قاعده‌ای برای دخالت در امور سیاسی کشور فروگذار نمی‌کرد. حاصل اینکه به‌رغم گشایش سیاسی کمابیش مناسبی که متعاقب سقوط رضاشاه در عرصه کشور ایجاد شد، اما جامعه ایرانی به دلایل عدیده نتوانست دستاوردهای دموکراتیک مغفول‌مانده انقلاب مشروطیت را که مجلس شورای ملی و دولت برآمده از اراده ملی مهم‌ترین آن‌ها بود، جایگزین وضعیت ناپهناج دوره رضاشاه بکند.

« از تبعات سیاسی دیگر، خطر تجزیه ایران بود. طی توافقی که متفقین با ایران داشتند قرار بود تمامیت ارضی ایران حفظ شود و بعد از پایان جنگ آن‌ها قوای خود را از ایران بیرون کنند؛ اما بعد از تمام جنگ، روسیه از این کار سر باز زد و موجب تشکیل دو حکومت خودمختار جمهوری مهاباد و فرقه دموکرات آذربایجان شد. حمایت شوروی از آن‌ها و خطر تجزیه ایران چگونه طراحی شده بود؟

خوشبختانه با هوشمندی دولت و کارگزاران سیاسی و دیپلمات وقت ایران، توافقی مبنی بر حفظ تمامیت ارضی ایران با متفقین اشغالگر خاک ایران امضا شده بود؛ اما تلاش روسیه شوروی برای نقض توافق و حمایت از تشکیل دو جمهوری خودمختار (که می‌توانست مقدمه تجزیه‌طلبی باشد) در کردستان و آذربایجان، به جنگ سرد زود هنگامی مربوط می‌شد که از همان اواخر جنگ جهانی دوم میان متفقین و متحدین تاکتیکی (جهان سر مایه‌داری غرب با شوروی و اردوگاه کمونیسم از سوی دیگر) در حال شکل‌گیری بود. شوروی پس از پایان جنگ ارتش خود را از اروپای شرقی خارج نکرد و موجبات تأسیس حکومت‌های کمونیستی تحت هدایت خود را در بخش شرقی و تا مرکزی اروپا فراهم آورد و به‌سرعت رقابت تمام‌عیاری را با جهان غرب آغاز کرد. این وضعیت کمابیش در ایران هم در حال تکوین بود، زیرا شوروی تردیدی نداشت که بلافاصله پس از پایان جنگ، ایران در سلک کشورهای اقماری جهان غرب وارد خواهد شد و آن کشور شناسی برای حضور مؤثر در ایران پیدا نخواهد کرد؛ به همین دلیل (نظیر آنچه در اروپای شرقی اتفاق افتاد) ترجیح داد سهم‌خواهی خود از ایران را با عدم خروج طبق توافقنامه از خاک ایران و

حمایت از تشکیل دو حکومت خودمختار کاملاً وابسته به خود در مناطق اشغالی (آذربایجان و کردستان) به مورد اجرا بگذارد. می‌دانیم چنین طرحی شکست خورد و با خروج ارتش شوروی از ایران نیروهای نظامی و مردمی ایران به‌سرعت بر حیات دو حکومت خودمختار و تجزیه‌طلب وابسته و تحت هدایت دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی شوروی پایان دادند.

« ورود متفقین به ایران چگونه کشمکش‌های قومی و مذهبی را افزایش داد؟ ظاهراً در

شهرها، مسلمان و یهودیان و مسیحیان دچار برخی اختلافات مذهبی شدند و از طرف دیگر تضادهای قومی هم سر برآورد.

اگرچه صرف حضور نیروهای نظامی و غیرنظامی متفقین در ایران که دین مسیحی داشتند، می‌توانست رابطه‌ای میان آن‌ها با اقلیت‌های مسیحی در بخش‌های مختلف ایران به وجود بیاورد، اما همه این‌ها به معنای شکل‌گیری اختلافات و تعارضات فی‌مابین اقلیت‌های مسیحی و یهودی با اکثریت مسلمان جامعه ایرانی در دوره جنگ جهانی دوم نیست. تا جایی

که می‌دانم در برهه حضور متفقین در ایران، تعارض مذهبی یا غیر مذهبی حاد و بلکه قابل توجهی میان اکثریت مسلمان با اقلیت مسیحی یا یهودی در هیچ منطقه‌ای از خاک ایران به وجود نیامد. البته در دوره جنگ جهانی اول در بخش‌هایی از مناطق شمال غربی ایران اختلافات و درگیری‌های خونینی بین اقلیت ارامنه با مسلمانان شکل گرفت که اساساً از رقابت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی درگیر

در تحولات و جابه‌جایی‌های جمعیتی، ارضی و سرزمینی در عثمانی و روسیه ناشی می‌شد. در دوره جنگ جهانی دوم نه تنها دامنه تعارضات فی‌مابین اقلیت‌های دینی (مسیحی و یهودی) با مسلمانان هیچ‌گاه قابل اعتنا نشد، بلکه گروه‌های جمعیتی یهودی پرشماری که تحت تعقیب احتمالاً مرگبار نازی‌ها بودند، از مناطق مختلف اروپای مرکزی و شرقی (بالاخص لهستان) وارد ایران شدند. کمک‌های مردم ایران به یهودیان تحت تعقیب نازی‌ها در طول جنگ جهانی دوم در اسناد و مدارک متقن پرشماری که منتشر هم شده است به‌وضوح قابل ردیابی است.

« از اتفاقات مهم دیگر بلوای نان بود که به دلیل قحطی، مردم دست به شورش زدند. تبعات این شورش (از دو جهت یکی آینده سیاسی ایران و نقش لمپن‌ها و دیگری عملکرد متفقین در ایران) چه بود؟

بلوای یا شورش نان در تاریخ ایران موضوع بی‌سابقه‌ای نبود. طی چند سده گذشته بارها شورش‌هایی کمابیش با موضوع مشابه در ادوار مختلف تاریخ ایران روی داده بود. در دوره قاجار مکرر شاهد شکل‌گیری چنین

بلوایی هستیم. در دوره سلطنت رضاشاه از دامنه چنین شورش‌هایی به‌مراتب کاسته شد. شورش نان در دوره حضور متفقین در ایران که مقارن با دوره نخست‌وزیری احمد قوام بود، بازتاب گسترده‌تری در فضای سیاسی و اجتماعی کشور پیدا کرد.

هرچند برخی منابع بر تصنیف بودن آن شورش و برخی حوادث مشابه در آن دوره اشاره کرده‌اند، اما این‌ها نمی‌تواند تمام ماجرا باشد. واقعیت این است

ارتش رضاشاه در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت می‌توانست از مرزهای ایران در برابر تهاجمات احتمالی کشورهای کوچک منطقه دفاع کند و یا مقاومت‌ها، شورش‌ها و عصیان‌های احتمالی داخلی را از میان بردارد. رضاشاه و فرماندهان نظامی‌اش در برابر حمله متفقین کاملاً غافلگیر شدند؛ زیرا دو سه ماه قبل از حمله، در مذاکرات فی‌مابین نمایندگان سیاسی ایران با نمایندگان دو کشور انگلستان و شوروی، به دروغ رضاشاه را متقاعد کرده بودند که به‌هیچ‌وجه قصد حمله نظامی به ایران را ندارند؛ به همین دلیل وقتی حمله سوم شهریور صورت گرفت رضاشاه بهت‌زده شد و به‌سرعت وعده‌و وعیدهای قبلی را به نمایندگان دو کشور گوشزد کرد.

که حضور ارتش متفقین در ایران و اقدامات پیدا و پنهانی که در خرید و خروج محصولات کشاورزی (به‌طور مشخص گندم) از کشور صورت می‌گرفت، تأمین منابع غذایی مردم کشور را با دشواری‌هایی ولو مقطعی روبه‌رو می‌کرد. لزوماً هم صدور و خروج محصولات کشاورزی ایران مستقیماً توسط متفقین صورت نمی‌گرفت، بلکه تجار و بازرگانان ایرانی هم در این تجارت پرسود سهم زیادی داشتند.

با آغاز جنگ جهانی، قیمت جهانی محصولات غذایی از جمله گندم، برنج و غلات افزایش چشمگیری پیدا کرده بود و در همان حال کشورهایی مانند شوروی که تا آن هنگام احیاناً صادرکننده محصولات کشاورزی بودند به دلیل بحران ناشی از جنگ به واردکنندگان آن تبدیل شده بودند. بنابراین، بروز قحطی‌های مقطعی و بحران نان در زمان جنگ جهانی دوم، در درجه اول از وضعیت جنگی حاکم بر منطقه و جهان (که اقتصاد کشاورزی را با بحران مواجه کرده بود) و حضور متفقین اشغالگر در ایران ناشی می‌شد.

بلوای یا شورش نان در دوره نخست‌وزیری قوام تأثیر قابل توجهی در آینده سیاسی ایران بر جای نگذاشت؛ اگرچه پدیده لمپنیسم از مهم‌ترین معضلات دامنگیر جامعه ایرانی در تمام سال‌های دهه ۱۳۲۰ و پس از آن بوده است. لمپن‌ها در سده‌های گذشته تاریخ ایران هم حضوری فعال و تأثیرگذار در حیات سیاسی و اجتماعی داشتند، چنان‌که این پدیده در دوره مشروطه و پس از آن هم به حیات مخرب خود ادامه داد. در دوره سلطنت رضاشاه دیکتاتوری متمرکز خشنی بر کشور حاکم شده بود و لمپن‌ها و گروه‌های فشار خودسر، کمتر امکان مانور و تأثیرگذاری در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی پیدا کردند. لمپن‌ها که اکثریتی از جریان‌های سیاسی، محافل اجتماعی، حکومت و دربار و بخش‌های بزرگی از الیت سیاسی و متنفذان محلی و امثالهم از حضور و حمایت ناسالم و بلکه ویرانگر آن‌ها بهره می‌بردند، آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیری بر تقویت و نهادینه شدن روش دموکراتیک و مشروطه، سیاست‌ورزی و حکمرانی (بر اساس قانون اساسی مشروطه) وارد ساختند.

در دهه ۲۰ اکثر احزاب و گروه‌های سیاسی از لمپن‌ها برای مواجهه و از میان برداشتن رقباتی خود استفاده می‌کردند، به‌ویژه در مقاطع برگزاری انتخابات؛ لمپن‌ها از معرکه‌گیران و صحنه‌گردانان محسوس رقابت‌های عمدتاً خونین و خشونت‌آمیز کاندیداها و حامیان‌شان در بسیاری از مناطق کشور بودند. دربار و حاکمیت هم در مقاطع مختلف برای سرکوب و از میان برداشتن منتقدان خود مستقیم و غیرمستقیم از وجود لمپن‌ها سود می‌جست. پدیده نامیمون لمپنیسم و چماقداری در دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق جان گرفت و پس از آن به حیات و فعالیت مخرب خود ادامه داد.

اما درباره نقش متفقین در سیاست داخلی ایران، اکثر دولت‌های آن برهه، مستقیم و غیر مستقیم متأثر از فضای حاکم بر حضور و تأثیرگذاری اشغالگران، زمام امور را در دست گرفته و جای خود را به دیگری می‌دادند؛ همچنان که برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی نیز تحت حمایت و هدایت قدرت‌های خارجی حاضر در ایران، دولت‌ها و مجالس وقت را مورد پشتیبانی یا تحت فشار قرار می‌دادند. همچنان که گفته می‌شد، شمار زیادی از نمایندگان مجالس شورای ملی، مستقیم و غیر مستقیم با محافل سیاسی و اطلاعاتی قدرت‌های خارجی در ارتباط بودند و احیاناً در تصمیم‌سازی‌های خود علایق و خواست‌های قدرت‌های مذکور را مورد لحاظ قرار می‌دادند؛ ضمن اینکه دربار هم با قدرت‌های خارجی (بالاخص انگلستان و آمریکا) ارتباط داشت و به پشتیبانی بیگانگان دخالت‌های ناروایی در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور می‌کرد.

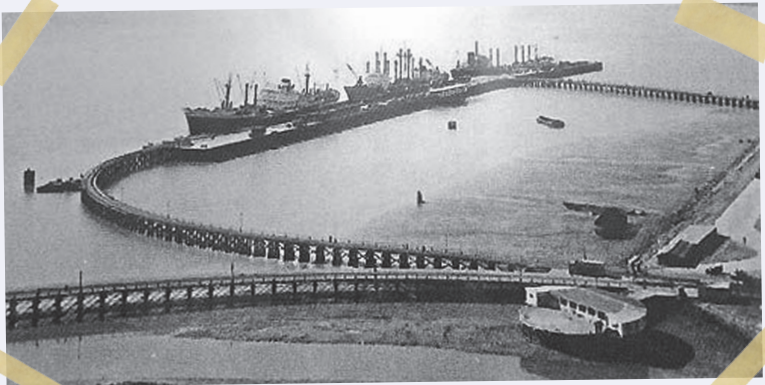


قدری به سبک انگلیسی

مداخله متفقین در امور مالیاتی و عوارض گمرکی

وضعیت حاکم بر جریان کلی اقتصادی جهان به گونه‌ای بود که صادرات و واردات محدود به دولت‌های متفق و تعداد معدودی از کشورها شده بود. بر این مبنای اقدام تحمیلی انگلیسی‌ها در عرصه مالیات و عوارض گمرکی نوعی مشخص از مداخله در امور کشور ایران بود. انگلیسی‌ها در بسیاری از موارد با توسل به این دستاویز که حقوق و عوارض گمرکی بعداً تسویه خواهد شد از پرداخت آن خودداری می‌کردند. انگلیسی‌ها تأمین منافع و نیازمندی‌های متفقین در جبهه شوروی را مقدم بر همه چیز می‌دانستند و بدون اینکه به سؤال‌ها و تقاضاهای قانونی ایران پاسخ دهند، آن‌ها را تهدید هم می‌کردند. به‌عنوان مثال، در بخشی از نامه سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به علت عدم پرداخت حقوق و عوارض گمرکی واردات لاستیک چنین آمده است: «نظر به اینکه ضابطه‌های نظامی که برای پیشرفت مساعی جنگی متفقین در ایران مورد لزوم است در گمرک متضمن نتایج شدیدی خواهد بود که سفارت یقین دارد آن وزارتخانه با آن موافق نمی‌باشد. خواهشمند است ضمناً لاستیک‌های مزبور به فوریت مرخص گردد...»

مقامات انگلیسی بر این عقیده بودند که هر نوع کالای وارد به ایران که کاربرد و مصرف نظامی داشته باشد از بازرسی و حقوق و عوارض گمرکی معاف و مستثنا باشد؛ مثلاً در یکی از گزارش‌های وزارت دارایی آمده است: «ارتش انگلیس در اوایل تهاجم مقداری از کالاهای موجود در گمرک بندر شاهپور را بدون انجام آیین گمرکی و پرداخت حقوق و عوارض برای مصرف خودشان تصرف کرده‌اند و تاکنون نسبت به تسویه عوارض مزبور با وجود اقدامات این اداره تصمیمی اتخاذ ننموده‌اند.»



تولید متوقف؛ صادرات ممنوع

تبعات ورود متفقین بر صنعت و تجارت

آلمانی بودن بخش اعظم صنایع ایران از یک سو و قراردادهای عمده واردات ماشین‌آلات و کارخانه‌های صنعتی ایران با آلمان از سوی دیگر باعث شد تا کندی در برقراری رابطه میان ایران و آلمان مشکلات متعددی را برای صنایع و روند صنعتی‌سازی در ایران به وجود آورد. اولین مشکل قطع واردات لوازم یدکی مورد نیاز صنایع و کارخانجاتی چون کارخانه نساجی بهشهر و کارخانه قند کرج بود. موتور دیزلی که کارخانه قند کرج از چکسلواکی خریداری شده بود به دلیل ممانعت شوروی اجازه عبور نیافت و پشت مرزها باقی ماند. همچنین افزایش قیمت مواد مصرفی و ماشین‌آلات وارداتی کارخانه‌ها و صنایع در شرایط جنگی موجب افزایش قیمت محصولات نهایی شده بود. همین عوامل باعث شد که سهم صنعت در تولید ناخالص ملی از ۱۸۰ میلیارد ریال در سال ۱۹۴۱ به ۱۵۰ میلیارد ریال در سال ۱۹۴۵ کاهش یابد. به‌موجب اعداد و ارقام ارائه‌شده، ایجاد کارخانه‌های بزرگ و نوین در خلال جنگ افت شدیدی کرد و به سالی دو واحد کاهش یافت، درحالی‌که میانگین ایجاد کارخانه در دهه ۱۹۳۰ هشت واحد بود.



دول متفق با این محدودیت‌ها نه تنها مانع تولید شدند بلکه با انتشار اعلان‌هایی به تدریج

محدودیت‌هایی را برای تجارت ایران با دول محور به‌ویژه با آلمان و ایتالیا خواستند. کنسولگری انگلیس اعلانی منتشر کرد که بر اساس آن نظام نامه جدیدی را برای واردات و صادرات به ایتالیا و آلمان اعلام کرد که مورد نظر دولت انگلیس بود. بر اساس آن، واردکنندگان در ایران بایستی توضیحات کامل کالایی را که بخواهند از طریق یکی از بندرهای ایران یا عراق در خلیج فارس وارد کنند به یکی از افسران کنسولی دولت انگلیس بدهند. در نتیجه مداخله متفقین، دولت ایران به‌ناچار با بسیاری از دولت‌های طرف تجاری و بازرگانی خود قطع رابطه و در نتیجه قطع مبادله کرد که در پی آن صادرات ایران کاهش محسوسی یافت.

از دیگر عوامل مرتبط با مداخله انگلیسی‌ها در زمینه کاهش صادرات می‌توان به استفاده متفقین از کالاهای قابل صدور ایران، نبودن امنیت لازم برای صادرات و تصرف بنادر و اسکله‌های صادراتی به دست اشغالگران اشاره کرد. انگلیسی‌ها پس از ورود به ایران اسکله‌های بنادر جنوب را تصرف کردند. تبدیل کاربری بنادر از تجاری به نظامی و برقراری ممنوعیت‌های گوناگون در تردد آن‌ها سوءاثر بر تجارت داشت و اعلام بندر شاهپور به‌عنوان منطق ممنوعه و کوچ اجباری ساکنان آن به مناطق دیگر شاهد عینی این قضیه است. همچنین می‌توان به مصادره و تصرف بخشی از کالاهای بازرگانان ایرانی در بنادر و گمرکات اشاره کرد.

دزدی مسلحانه

مداخله متفقین در امور پولی و مالی



هزینه ماهانه حضور نیروهای انگلیسی در ایران بالغ بر ۳۰۰ میلیون ریال، نیروهای آمریکایی ۴۰۰ میلیون ریال و نیروهای شوروی ۸۰ میلیون ریال بود.

متفقین می‌بایست از طریق تعویض ارز خارجی و طلا به ریال و یا صدور کالا به ایران، ریال مورد نیاز خود را تأمین می‌کردند؛ اما هرگز چنین نکردند و با وادار کردن دولت ایران به انتشار اسکناس بدون پشتوانه ضربه مهلکی به اقتصاد ایران وارد کردند.

دولت ایران به حساب ارزی مربوط به مطالباتش از متفقین در آن کشورها دسترسی و کنترل نداشت و بر اساس قراردادهای موجود فقط می‌توانست از حساب ارزی برای خرید کالا از همان کشورها استفاده کند که آن هم به دلیل شرایط جنگی و ناامنی عملاً غیرممکن بود و خود آن کشورها بیش از ایران به کالاهایی که داشتند نیازمند بودند.

در داخل ایران نیز انتشار اسکناس بدون پشتوانه موجب افزایش حیرت‌آور پول در گردش و در نتیجه، کاهش روزافزون ارزش پول ایران و قدرت خرید ریال و تورم، گرانی، قاچاق، قحطی، مرگ‌ومیر و... شد؛ به طوری که ارزش برابری ریال در برابر لیره استرلینگ از ۶۵ ریال در دوره قبل از اشغال به ۱۴۰ ریال در دوره پس از اشغال رسید.

آن‌ها دولت ایران را وادار کردند که نرخ تحمیلی انگلیسی‌ها و دو کشور شوروی و آمریکا را در مقابل پول رایجشان تثبیت کند.

بنابراین، متفقین با افزایش نرخ رسمی، حدود نصف مخارج روزانه خود را از خزانه دولت ایران تأمین می‌کردند. تورم ناشی از انتشار پول بدون پشتوانه باعث شد دولت با اخذ وام‌های مکرر از بانک ملی ایران حقوق کارمندان را بپردازد؛ که مجموع وام‌ها در سال ۱۳۲۵ به بیش از ۵۰۰ میلیون تومان بالغ شد، درحالی‌که کل سرمایه بانک ۳۰ میلیون تومان بود.

دیگر اقدام بانک انتشار پول تا حد ۱۸ برابر پشتوانه‌اش بود، درحالی‌که میزان عرضه کالاها و خدمات از سوی دولت ایران محدود و تقاضاهای مالی نیروهای اشغالگر برای کالا و خدمات عملاً نامحدود بود. دولت انگلیس برخلاف تعهداتش در پیمان اتحاد سه‌گانه و قرارداد مالی ۲۷ اسفند اقدام‌های لازم را برای مقابله با پیامدهای کاهش ارزش پول و مهار آن انجام نداد.

آهن‌های قراضه

تبعات ورود متفقین بر راه‌ها و حمل‌ونقل

متفقین (به‌ویژه انگلیسی‌ها) با استناد به پیمان اتحاد سه‌گانه، کلیه خطوط هفت‌گانه راه‌آهن و سایر راه‌های اصلی و فرعی ایران را در اختیار گرفتند تا با تمام ظرفیت و سرعت، تدارکات و مهمات را به روسیه حمل کنند. آن‌ها فراتر از توان و ظرفیت آن‌ها استفاده کردند و زمینه تخریب و فرسودگی راه‌ها و راه‌آهن تازه‌تأسیس ایران را فراهم آوردند و در دوره پس از جنگ نیز به بازسازی آن‌ها نپرداختند. بخشی از مداخله در امور راه‌آهن مربوط به ممانعت انگلیسی‌ها از استفاده مردم و دولت ایران از آن برای رفع نیازهای ضروری‌شان بود. در این مدت بازرگانان ایرانی تا حدود زیادی از مزایای استفاده از راه‌آهن محروم شدند و در طول جنگ دولت ایران نتوانست از طریق حمل‌ونقل کالاهای موجود در برخی مناطق را به مناطق دچار کمبود کالا منتقل کند؛ و در نتیجه، زمینه‌های تورم و گرانی فریبنده و ناپای و قحطی مایحتاج ضروری و اولیه مردم در برخی مناطق فراهم شد.



مسئله دیگری که ایران با آن مواجه شد این بود؛ درحالی‌که ظرفیت بهره‌برداری از راه‌آهن ۳۰ برابر سال قبل شده بود، درآمد آن یک‌سوم آن بود. بدتر از همه اینکه متفقین از پرداخت آن حداقل نیز سر باز زدند؛ بدین ترتیب، درآمد ایران از راه‌آهن سراسری عملاً به صفر رسید. به صفر رسیدن درآمد ایران از محل حمل‌ونقل ریلی پایان کار نبود، بلکه متفقین پس از اشغال نظامی ایران تمامی لوکوموتیوها، واگن‌های باری و مسافری و بالغ بر ۳۰۰۰ دستگاه کامیون بخش دولتی و خصوصی و تعداد زیادی کامیون نظامی را نیز تصرف کردند و در پایان جنگ جز مشتی آهن‌پاره و قراضه به دولت ایران تحویل ندادند. به همان نسبت، تأسیسات و تجهیزات فنی راه‌آهن نیز فرسوده و بلااستفاده شد، به طوری که در پایان جنگ سفیر ایران در مسکو خسارات وارد شده بر راه‌آهن را بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار برآورد کرد. دردناک‌تر از همه این بود که پس از پایان جنگ، متفقین به جای ترمیم و پرداخت خسارات وارده بر راه‌آهن، از دولت ایران مبلغ ۱۴۷۸۲۲۲۷ دلار بابت تجهیزاتی که برای توسعه ظرفیت حمل‌ونقل خود به راه‌آهن ایران افزوده بودند، مطالبه و دریافت کردند. گفتنی است که متفقین در راه‌های آسفالت‌ه و شوسه نیز خسارات مشابهی را بر دولت ایران تحمیل کردند.

پایان باز ماجرای طلا

سرانجام دریافت غرامت ایران از متفقین به کجا انجامید؟



خاک ایران از نیروهای بیگانه تخلیه شود و بدهی‌های متفقین نیز پرداخت شود، ولی بدعهدی‌ها رخ نمود. انگلیس و آمریکا که بدهی‌های خود را با ادوات نظامی بی کیفیت و بعضاً خراب و همچنین با اقداماتی چون خط آهنی که برای بهره‌برداری خود کشیده بودند به خیال خود صاف کردند؛ ولی روس‌ها تا مدت‌ها در ایران حضور داشتند و به خرابکاری مشغول بودند. پیگیری برای وصول طلب ایران پس از اتمام جنگ آغاز شد ولی فایده‌ای نداشت. آن‌ها علاوه بر اینکه طلب ایران را نمی‌پرداختند، از تخلیه کشور نیز امتناع داشتند. افت‌وخیز در سیاست خارجی ایران در مورد وصول این طلب همچنان ادامه داشت و در حکومت مصدق نیز با جدیت دنبال شد. مصدق که قدم در مبارزات ملی برای نفت ایران گذاشته بود با تحریم‌های شدید انگلیس مواجه شد. شرایط سخت اقتصادی که در این زمان بر کشور تحمیل شد، علی‌رغم سیاست‌های دوستانه‌ای که مصدق نسبت به نیروهای طرفدار روس در کشور داشت و حزب توده آزادانه به فعالیت خود ادامه می‌داد، اما روس‌ها به بهانه اینکه «مصدق دولت ملی نیست» از پرداخت بدهی خود سر باز زدند. ثروتی که در این برهه از تاریخ ایران می‌توانست بسیار مثرتر باشد با عملکرد منفی

قرار گیرد، وقتی کشوری با یک تصمیم سیاسی و ملی خود را درگیر و داخل در جنگی کند قطعاً تبعات سیاسی و اجتماعی، خسارات و ویرانی‌های ناشی از آن را نیز باید بپذیرد؛ اما ملتی که اعلام بی‌طرفی کرده و باین‌وجود خاک سرزمینش اشغال و مردمانش کشتار و منابض نابود می‌شود، می‌تواند اقامه دعوا کند. در جریان جنگ جهانی دوم، روس‌ها به‌عنوان یکی از نیروهای قدرتمند متفقین، در محاصره آلمان‌ها قرار گرفتند و دو کشور انگلیس و آمریکا برای کمک به آن ناچار به دور زدن آلمان‌ها بودند؛ و ایران علی‌رغم اعلام بی‌طرفی خود در جنگ به بهانه حضور متخصصین آلمانی به دایره این جنگ کشیده شد. روس‌ها و انگلیس‌ها بار دیگر از شمال و جنوب وارد خاک ایران شدند، اقدامی که پیش از این نیز در جریان جنگ جهانی اول رخ داده بود و این بار نیز تاریخ تکرار شد. روس‌ها برای تأمین نیازمندی سربازان و نیروهای خود نیاز به پول داشتند. از آنجا که دولت ایران روبل شوروی را قبول نکرد، وعده سر خرمن داده شد که در پایان جنگ در ازای طلب ایران بابت تأمین مخارج روس‌ها طلا پرداخت شود. پس از خاتمه جنگ دوم جهانی، بدهی روس‌ها به ایران به ۱۱ تن طلا رسید (از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵). قرار بر این بود که در پایان جنگ

بهاره داداشی: در عرصه بین‌الملل کشورهایی می‌توانند قدرتمند باشند که بتوانند از حقوق ملت خود دفاع کرده و استقلال کشورشان را در همه عرصه‌ها به خصوص در ابعاد سیاسی و اقتصادی حفظ کنند. دلیل اصلی کشمکش‌های سیاسی و تحریم‌هایی که امروزه توسط قدرت‌های جهانی بر برخی کشورها اعمال می‌شود همین موقعیت استراتژیک و راهبردی آنان در دنیاست. بهره‌مندی یک کشور از منابع ثروت ضمن اینکه فرصتی برای آن محسوب می‌شود، با توجه به مناسبات قدرت در جهان، آن کشور را در معرض تهدیدات مدام نیز قرار می‌دهد؛ و این وضعیت مبتلابه ایران است. موقعیت ژئوپلیتیک سرزمین ایران سال‌هاست که مایه طمع‌ورزی بیگانگان و قدرتمندان جهان است و روح حاکم در سیاست جهانی و مناسبات قدرت و از سوی دیگر بی‌تدبیری و ضعف‌شناختی حاکمان زمان در سال‌های طولانی از حیات تاریخ این سرزمین، ایران را جولانگاه بیگانگان کرده است. هرچند ملت ایران در این رفت‌وآمدهای اغیار رنج بسیار متحمل شدند، ولی همچنان بر حیات خویش پابرجا و هویت سرزمینی و ملی خود را محفوظ داشته‌اند؛ «ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست / عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری»

تاریخ معاصر ایران رویدادهایی را بازنمایی می‌کند که در پس‌زمینه هر صفحه از آن، دست قدرتی خارجی نهفته است. از مخرب‌ترین این تحولات جنگ است. در هر دو جنگ جهانی با وجود اعلام بی‌طرفی، ایران به‌گریزگانه برای طرف‌های جنگ تبدیل شد و دو استعمارگر کهن روس و انگلیس در هر دو جنگ فرصت را برای گسترش دامنه نفوذ خود غنیمت شمردند و ضمن نقض بی‌طرفی کشورمان، خاک آن را بین خود تقسیم کردند. بحث در مورد نفوذ و سیاست‌های روس و انگلیس در ایران بسیار گسترده است و تاریخ گواه است که اینان در این سرزمین چه‌ها کردند. نکته قابل تأمل در این بحث تبدیل ایران به ابزاری برای رشد و قدرت‌گیری این کشورهاست. دل‌سوزی قدرتمندان برای ایران از گذشته تاکنون نه از بُعد انسان‌دوستی و حقوق ملل، بلکه صرفاً از جهت قدرت‌طلبی و نفع‌خواهی بوده است؛ هرچند اینان همواره با بازی کلمات حقیقت را وارونه جلوه دادند. مسئله اشغال ایران در جنگ جهانی یک بحث تاریخی است، اما این بحث تاریخی می‌تواند مبنای یک بحث حقوقی

روس‌ها، جریان تاریخ ایران را به‌سوی کودتایی دیگر تغییر داد تا فضل‌الله زاهدی قدرت را به دست بگیرد. در مدت یک سال و نیم که فضل‌الله زاهدی قدرت را در دست داشت در سیاست خارجی‌اش با روس‌ها چند اتفاق مهم روی داد: اول، برخورد جدی با هرگونه فعالیت حزب توده و طرف‌داران شوروی در ایران به‌طوری‌که در این مدت بسیاری از سران آن کشته شدند؛ دوم، امضای «مقاوله‌نامه ایران و شوروی» که طبق خبر روزنامه‌ها «این قرار داد در آستانه انتقال طلاهای توقیف‌شده ایران در بانک‌های آن کشور صورت گرفته است»؛ سوم، «پیمان بغداد» که با هدف مبارزه با نفوذ شوروی بسته شد. هر سه رویداد که در پس خود از نگرانی روس‌ها از کم شدن نفوذ خود در خاک ایران خبر می‌داد، می‌توانست انگیزه‌ای باشد که روس‌ها ۱۱ تن طلا را که به ایران بدهکار بودند، بپردازند. هرچند این مسئله در کلیت آن اتفاق افتاده باشد یا نه، ولی در کنه آن گره‌هایی دارد که هنوز قابل تأمل و پیگیری است؛ از جمله بخشی از خاک ایران در قریه فیروزه که می‌بایست به ایران بازگردانده می‌شد (که نشد) و یا سرنوشت طلاهایی که (گفته شده) وارد کشور شد و به خزانه بانک مرکزی رفت ولی هیچ سند تصویری یا نوشتاری در این مورد منتشر نشد (تردیدها و ابهاماتی که در خصوص سرنوشت این طلاها همچنان باقی مانده است). اما به نظر می‌رسد مسئله مهم‌تری وجود دارد که قیمت آن بسیار ارزش‌تر و بیشتر از این مقدار طلا است و آن استرداد حق ملت ایران است. ورود غیرقانونی نظامی (تجاوز نظامی) به ایران محدود به ماجرای ۱۱ تن طلا و پیگیری برای احیای آن نبود، خرابی و ویرانی و کشتار غیرنظامیان نیز تبعات جبران‌ناپذیری برای ایران داشت. بیگانگان متجاوز چون ملخ‌هایی بودند که به جان مزرعه سرسبز ایران افتادند و آن را به نابودی کشاندند. ناامنی، قحطی، عدم مجازات جنایات عمدی و غیرعمدی متفقین در ایران (به‌نوعی کاپیتولاسیون)، ورود مهاجران لهستانی به ایران و شیوع بیماری‌های گوناگون، ویرانی، دخالت در مسائل اقتصادی از جمله بالا بردن قیمت محصولات کشاورزی و خرید آن توسط نیروهای متفقین و خالی ماندن دست دولت و مردم کشور از آن... غرامت حاصل از خرابی‌های این جنگ ناخواسته چیزی متفاوت از مسئله ۱۱ تن طلا است که روسیه به‌عنوان بدهی خود باید به ملت ایران بپردازد.

تحفه خانمان سوز اروپایی

تیفوس، سوغات مهاجرین لهستانی و سربازان روسی و انگلیسی

فهیمة صحرایی‌نژاد: در آغاز جنگ جهانی دوم و هجوم ارتش آلمان از یک سو و روسیه از سوی دیگر به لهستان و تقسیم این کشور، بیش از یک میلیون لهستانی به نقاط مختلف روسیه منتقل و در اردوگاه‌ها اسکان داده شدند. بعد از دو سال و در پی حمله آلمان به روسیه، در توافقی بین این کشور و دولت در تبعید لهستان، مقرر شد اسیران لهستانی که در خاک شوروی اقامت داشتند به ایران انتقال و سپس به جبهه‌های مختلف متفقین اعزام شوند. در نتیجه این توافق، در اوایل فروردین ۱۳۲۱ بیش از ۱۶۰ هزار لهستانی وارد ایران شدند. ورود پناهندگان و سهمیم شدن آن‌ها در مصرف ارزاق عمومی (در زمانی که کشور با کمبود شدید خواربار روبه‌رو بود) و ابتلای آنان به بیماری‌های واگیردار تیفوس و تیفوئید (حصبه) و شیوع این بیماری در ایران، وضعیت کشور را بحرانی‌تر کرد. گزارش‌ها و اسناد متعددی همراه با آمار و ارقام وجود دارد که نشان از میزان گسترش بیماری و جان‌باختن بسیاری از ایرانیان دارد؛ البته میزان جان‌باختگان قطعاً بیش از آمار ارائه‌شده است.

نمونه‌ای از اسناد وزارت کشور، آمار بیماران لهستانی را این‌گونه بیان می‌کند:
آمار بیماران مهاجران لهستانی اردوگاه دوشان‌تپه در روز دوشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۲۱ به شرح زیر است: عده بیماران معاینه‌شده ۹۵۷ نفر. از تعداد فوق عده‌ای که پس از معالجه مرض شدند ۷ نفر،

متوفی ۴ نفر، جدید الورد ۳ نفر. از ۹۷۶ نفر بیمار، ۵۸۹ نفر مبتلا به بیماری‌های ساری و ۲۸۷ نفر مبتلا به بیماری‌های غیرساری می‌باشند. نوع بیماری‌های ساری به قرار پایین است: تیفوس اگزاتماتیک و مشکوک ۲۲۵ نفر، تیفوئید ۱۷ نفر، مملک ۳۱ نفر، سرخچه ۳۵ نفر، اوربون ۱۸ نفر، اسهال خونی ۲۴ نفر، مسلول ۲۴ نفر.

اسیران لهستانی در تهران در اردوگاه‌های مخصوص جای داده شده بودند، ولی به لحاظ ارتباطی که علی‌رغم ممنوعیت‌های موجود با خارج از اردوگاه ایجاد می‌کردند عامل مهمی در شیوع بیماری‌های مختلف به‌ویژه تیفوس و امراض مقاربتی به شمار می‌رفتند؛ و نه تنها موجب ابتلای ایرانی‌ها به این امراض می‌شدند بلکه سربازان متفقین هم به دلیل ارتباط با آنان به این بیماری‌ها دچار می‌شدند.

شیوع بیماری در ایران تنها به‌واسطه حضور لهستانی‌ها نبود، بلکه

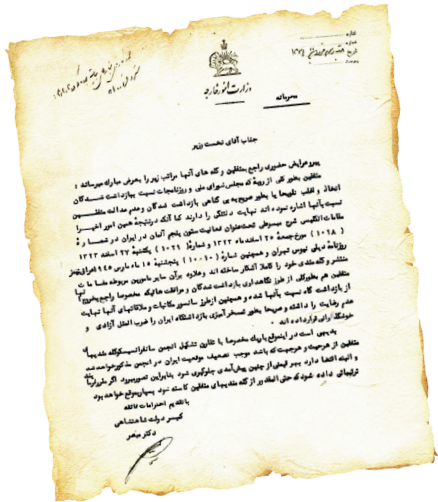


اشغال بیمارستان‌ها و امکانات درمانی از سوی متفقین که منجر به کمبود امکانات برای ایرانی‌ها شد عامل دیگری در شیوع بیماری‌های واگیردار بود. در ارتباط با اشغال بیمارستان‌ها و اماکن درمانی توسط نیروهای اشغالگر به‌ویژه ارتش شوروی اطلاعات قابل توجهی در دست است. اشغال بیمارستان‌ها و استفاده از امکانات موجود در آن -درحالی‌که کشور از این لحاظ به‌طورکلی با کمبود مواجه بود به‌ویژه در شهرستان‌ها- موجب شد تا آمار تلفات مردمی که با بیماری‌های مختلف دست‌به‌گریبان بودند افزایش یابد. از آنجا که این نیروها در مناطق تحت سلطه فعال مایشاء بودند، لذا هرآنچه را مورد نیازشان بود به تملک خود درمی‌آوردند. گزارش زیر مربوط به اشغال بیمارستان زنجان توسط نیروهای شوروی است.

«اداره فرمانداری زنجان احتیاج مبرم و زیاد از حد اهالی شهرستان زنجان استفاده از بیمارستان را ایجاد می‌کند؛ ولی چون فعلاً بیمارستان در تصرف همسایگان شمالی هست، لذا مستدعیست از مجرای وزارت خارجه برای استرداد آن اقدام فرمایید.»
چون اقدامات انجام‌شده به نتیجه نرسید سرانجام کار بر این شد که دو کاراژ را به‌منظور بستری کردن بیماران زنجان اختصاص دهند؛ این موضوع در شهرستان‌های دیگر هم صادق بود. یکی دیگر از عوارض جنگ که به‌سرعت در کشور پدید آمد مسئله کمبود و گرانی شدید دارو بود. حال و روز مردم رنجور و بیمار ایران در آن سال‌ها در نامه‌ای که سیف پورقاسمی استاندار فارس به آقای رهنما معاون نخست‌وزیر می‌نویسد به‌خوبی در چند جمله توصیف شده است: «شهر شیراز گرفتار اپیدمی حصبه و دیفتری شده است. با کمال تأسفاد اداره خواروبار و اداره بهداری چهار ماه است اجازه نمی‌دهد دوا برای استان برسد. مردم مثل برگ خزان می‌میرند و هیچ دوا نیست.»

اشغال به روایت اسناد

اشغال ایران در حین جنگ جهانی دوم به دست متفقین آثار و نتایج شومی برای سرزمین ایران و ایرانیان بر جا گذاشت؛ از قتل، تعدی، تجاوز و نقض حاکمیت گرفته تا بازداشت، تبعید و هتک حرمت ایرانیان. همچنین در این بین منابع و اموال و حتی طبیعت ایران نیز از غارت و چپاول وحشیانه متفقین مصون نماند؛ به طور مثال، قطع متعدد درختان و قحطی نان از تبعات حضور متفقین در خاک ایران بود. آنچه در پی می آید تنها چند نمونه سند از میان انبوهی از اسناد برای نشان دادن این دست اقدامات توسط قوای روس و انگلیس و آمریکا در خاک ایران است.

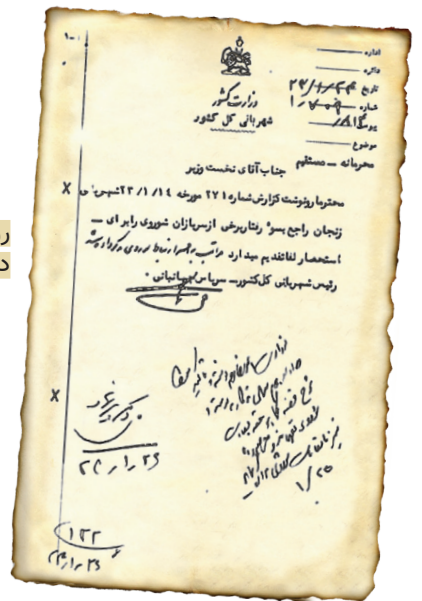


مکتبه کمیسر دولت با نخست وزیر در خصوص دل جویی از انگلیسی ها به دلیل تذکر خاطر ایشان از مطبوعات ایران

جناب آقای نخست وزیر
پیرو عرایض حضوری راجع به متفقین و گله های آن ها، مراتب زیر را به عرض مبارک می رساند: متفقین به طور کلی از رویه های که مجلس شورای ملی و روزنامه جات نسبت به بازداشت شدگان اتخاذ و اغلب تلویحاً یا به طور صریح به بی گناهی بازداشت شدگان و عدم عدالت متفقین نسبت به آن ها اشاره نموده اند، نهایت دل تنگی را دارند. کما آنکه در نتیجه همین امور اخیراً مقامات انگلیسی شرح مبسوطی تحت عنوان فعالیت ستون پنجم آلمان در ایران... منتشر و گله مندی خود را کاملاً آشکار ساخته اند؛ و علاوه بر آن، سایر مأمورین مربوطه مقامات متفقین هم به طور کلی از طرز نگاهداری بازداشت شدگان و موافقت هایی که مخصوصاً راجع به خروج آن ها از بازداشتگاه نسبت به آن ها شده و همچنین از طرز سانسور مکاتبات و ملاقات های آن ها نهایت عدم رضایت را داشته و صریحاً به طور تمسخرآمیزی بازداشتگاه ایران را ضرب المثل آزادی و خوش گذرانی قرار داده اند. بدیهی است در این موقع باریک مخصوصاً با تقارن تشکیل انجمن سانفرانسیسکو، گله مندی های متفقین از هر حیث و هر جهت که باشد موجب تضعیف موقعیت ایران در انجمن مذکور خواهد شد و البته اقتضا دارد به هر قیمتی از چنین پیشامدی جلوگیری شود...

رونوشت گزارش شهربانی زنجان در خصوص شرارت سربازان شوروی شهربانی کل کشور

چند روز است از طرف بعضی از سربازان نیروی شوروی مقیم زنجان شروع به دست اندازی به ناموس اهالی گذارده اند و غالباً شب ها با حالت مستی به منازل اشخاص داخل و قسمتی هم در خیابان و کوچه ها پول نقد اشخاص را جبراً می گیرند. برای مزید استحضار، رونوشت گزارش های کلانتری ۱ و ۲ تلویحاً تقدیم و مراتب مکرر به طور شفاهی به کماندانی شهری و سیاسی تذکر داده شده است، ترتیب اثری نداشته اند و این قضیه بی اندازه موجب توحش اهالی گردیده و در صدد بوده اند دکاکین و بازار را تعطیل کنند. به نحو مقتضی آن ها را متقاعد موضوع را به فرمانداری مراجعه و تقاضا شد از طریق وزارت امور خارجه و سفارت اتحاد جماهیر شوروی اقدام نمایند، بلکه خاتمه به این قضایا داده شود تا موجب رفاهیت اهالی فراهم گردد. اینک مراتب عرض، مستدعی است امر به اقدام و مخصوصاً توجهی فرمایند تا نظیر این قضایا رخ ندهد.



مکتبه نخست وزیر (علی سهیلی) با فرمانداری نظامی تهران در خصوص درخواست وزیر مختار انگلیس مبنی بر توقیف روزنامه تهران مصور به دلیل چاپ کاریکاتور مقامات انگلیسی

فرمانداری نظامی
آقای وزیر مختار انگلیس طبق نامه ای که نوشته، از کاریکاتور آخرین شماره روزنامه تهران مصور شکایت کرده و متذکر شده است که کاریکاتور به مستر کیسی، وزیر مشاور دولت انگلیس در خاورمیانه و هم به نماینده آن دولت در تهران که شخص وزیر مختار باشد توهین وارد آورده است و تقاضا نموده علاوه بر توقیف روزنامه، صاحب روزنامه و سردبیر و کسی که کاریکاتور را تهیه کرده، از نظر توهینی که وارد کرده اند، مجازات شوند؛ بنابراین، دستور فرمایید طبق مقررات موضوع را تعقیب و نتیجه را اطلاع دهند تا جواب سفارت داده شود.

مصوبه هیئت وزیران دایر بر صدور پروانه قطع و حمل ۱۵۰۰ متر مکعب چوب برای تأمین احتیاجات اداره حمل و نقل شوروی

هیئت وزیران در جلسه... بهمن ماه ۱۳۲۳ بنا به پیشنهاد شماره ۱۲۴۸/۷۰۴ با تاریخ ۱۳۲۳/۲/۵ و شماره ۷۱۳۶، ۱۲۲۳/۱۱/۹ وزارت کشاورزی تصویب نمودند:
۱. وزارت کشاورزی می تواند پروانه قطع و حمل یک هزار و ۵۰۰ متر مکعب چوب برای تأمین احتیاجات اداره حمل و نقل شوروی در ایران صادر نماید که از جنگل های زیر آب، شیرگاه، نکا و بندرگز به نام آقای مصریان تهیه گردد.
۲. چوب ها باید طبق مقررات قانون و آیین نامه جنگل قطع و حمل و مصرف گردد.
وزیر بازرگانی و پیشه و هنر (امضا: حسنعلی کمال هدایت)، وزیر مشاور (امضا: خلیل فهیمی)، وزیر دارایی، وزیر فرهنگ، وزیر دادگستری، وزیر مشاور (امضا: علی اکبر سیاسی)، وزیر راه، وزیر امور خارجه (امضا: نصرالله انتظام)، وزیر جنگ (امضا: ابراهیم زند)، وزیر بهداری، وزیر کشور، وزیر پست و تلگراف و تلفن (امضا: نادر آراسته).

